

شرق

روزنامه

صف بیماران مبتلا به کرونا در شرق اینچه‌اوان کره جنوبی، عکس: AP



روح و روان

شباهت‌ها و تفاوت‌های کرونا و فاجعه رومینا

آیا نکات مشترکی بین فاجعه رومینا و بحران کرونا وجود دارد؟ خطرات مشابه چه بود و کدام قسمت ماجرا قابل پیش‌بینی و پیشگیری بود؟ در بحران کرونا با خطری دسته‌جمعی رودرو شدیم که موجب نابوری، نگرانی و ترس شد. در این فضا بود که با حجم انبوهی از اطلاعات مواجه شدیم که سنجش صحت و سقم آن آسان نبود و لذا استفاده از منابع معتبر اطلاعات از سویی و توانایی پردازش درست آن از سویی دیگر اهمیت بسیار داشت و بعد از آن هیجانات و احساساتی که برانگیخته بود، قطعا این هیجانات، منفی و ترساک بوده و نیاز به مدیریت قوی داشته و مرحله بعد توان ارائه رفتاری مناسب و وجود داشته است. پس اگر خلاصه کنیم، در هر شرایطی، لازم است ورودی اطلاعات درست باشد و پیش‌شرط آن، توان ارزیابی اطلاعات گوناگونی است که به اندازه هوایی که نفس می‌کشیم، ما را دربر گرفته و لازمه آن داراوندن نظام شناختی منطقی و کارآمد است. بعد از آن توانایی مواجهه و تنظیم هیجانات ناخوشایند و منفی است و در نهایت ارائه رفتاری مناسب است. کرونا پدیده‌ای در سطح وسیع بوده و به‌راحتی قابل دیدن که افرادی با شرایط مشابه، به آن پاسخ‌های متفاوت داده‌اند؛ تاکید می‌کنم افراد مشابه از نظر موقعیت اجتماعی و مالی، چرا؟ این تفاوت از کجا ناشی می‌شود؟ آدم‌های متفاوت به شرایط یکسان، پاسخ‌های متفاوت می‌دهند که شامل سه‌گانه فکر، احساس و رفتار است.

سه‌گانه زیستی، روانی، اجتماعی: انسان موجود پیچیده‌ای است که در درجه اول با ساختار زیستی خود تعریف می‌شود و از بدو تولد، سرشتی ویژه خود و نیز نمره هوشی خود را داراست، دستاوردهای علمی در روان‌پزشکی، هر روز، بیشتر و بیشتر بر این پایه تاکید می‌کند، این سرشت است که سازگاری یا ناسازگاری، انطباق قوی یا ضعیف، توجه و تمرکز بالا و پایین دامنه وسیع هیجانات را تعیین می‌کند، قبول کنیم اولین بازگیر قوی در بدو تولد هر کس سرشت اوست. از نظر روانی، می‌توان گفت سرشت، عامل تعیین‌کننده در تعامل با دنیا و در درجه اول پدر و مادر است. از یاد نبریم سرشت، ارثی است و یعنی والدین متأسفانه، با سرشت دشوار (که حدود ۱۰ درصد نوزادان در این دسته قرار می‌گیرند) هم آن را به کودک انتقال می‌دهند و هم با او تعاملی منفی شروع می‌کنند و هم خود الگوی رفتاری منفی خواهند بود و هم استرس‌هایی که ایجاد می‌کنند، یک چرخه معیوب را ایجاد خواهد کرد. در این تعامل منفی است که افکار منفی (مثل من خوب نیستم، دیگران دوستم ندارند، دیگران درصد آزار من هستند و...) شکل می‌گیرد و هیجانات ناخوشایند مثل خشم، نفرت، ترس و طرد شکل می‌گیرد و نیز توانایی مدیریت این هیجانات منفی بسیار ضعیف خواهد بود و منجر به رفتارهای ناهنجار در طیف وسیع شامل لجبازی و تکانش‌گری مثل پرخاشگری، اعتیاد و تخریب می‌شود. زندگی اجتماعی انسان، رابطه‌ای بی‌وقفه با افراد، قوانین و ضوابط بیرون از خود است که نیاز به تنظیم مجدد باورها و هیجانات و رفتارهای ما دارد و اینجا مهارت و انعطاف بیشتری طلب می‌کند. انسان یک واحد زیستی، روانی و اجتماعی است، در سلامت یا بیماری و در شرایط عادی یا بحرانی، فقط در صورتی که همه اضلاع این مثلث تعاملی را ببینیم، قادر خواهیم بود او را بفهمیم و کمک کنیم. به خصوص در سرشت‌های دشواری که توسط اجتماعی نامناسب و نامدار در حال رشدند.

شباهت‌ها و تفاوت‌ها: به کرونا برگردیم، به افرادی که در مقابل شرایط یکسان، طیف وسیعی از باورها و هیجانات را تجربه کردند و رفتارهای متفاوت نشان دادند، از سویی کنترل هیجانات و رفتار مسلط و مسئولانه و از سویی دیگر رفتار توانش‌گرانه و خودخواهانه. از سویی همکاری و از سوی دیگر لجبازی و عناد، از سویی کمک و نوع‌دوستی و از سوی دیگر، حرص سودجویی، به رومینا برگردیم، به آن فاجعه‌ای که شاید از بدو تولد پدر شروع شده بود؛ زنجیره‌ای که حتماً از اعمالا از سرشت دشوار، تعامل منفی با اطرافیان و نیز؛ با اجتماع، اجتماعی که حتماً افرادی گوناگون با باورهای مختلف داشت، اما او را مثل آهنربایی جذب همان افکاری کرد که در نظام فکری او سازگار بود، عدم توانایی پردازش درست اطلاعات و بعد عدم کنترل خشم و عدم مراجعه به افراد و مراجع باصلاحیت، آخرین قسمت این حلقه داسی بود که سال‌ها قبل از فروزش بر گردن رومینا، در حال تیزشدن بود.

دیروز، امروز، فردا:عدم بدون آنکه ادعای غیب‌گویی داشته باشد، توانایی پیش‌بینی دارد، از این‌روست که در حوزه کاری خود می‌تواند با شناسایی عوامل خطر و کاهش آن و نیز شناسایی عوامل محافظت و افزایش آن، از گذشته به امروز و از امروز به فردا، تأثیر داشته باشد. حال از خود ببرسیم، مشابهت رفتار بی‌مالات در مورد سلامت خود و دیگران، مثل آنچه در کرونا دیده‌ایم، خیانت در تعهد، اعتیاد، رانندگی پرخطر، پرخاشگری و... کدام است؟ رابطه ماسک با داس چیست؟ و چگونه می‌توان منطقی‌تر و سالم‌تر زندگی کرد؟ همین حوزه‌های آموزش و درمان خاموش نیست، بسیاری از استادان و متخصصان و مددکاران دست‌اندرکارند، دست در دستشان بگذاریم، تعهد در قدم‌های مسئولانه امروز، به پشتوانه تجربه دیروز، برای فرداست.

سلام به فردا

چرخش قرن و بی‌اعتنایی به این رویداد مهم

پاسخ‌دادن به آنها کوشید. در صد سال پیش کجا بودیم و اکنون کجا قرار داریم، چشم‌انداز ما برای ایران در سال ۱۵۰۰ چیست؟ مهم‌ترین مسائلی که سبب شد کشور در مسیر توسعه دچار مشکل شود، چه بودند و چگونه می‌شود از آنها در سال‌های آینده پرهیز کرد؟ مهم‌ترین چالش‌های داخلی و آینده برای ما چه اموری هستند؟ چه تدارکات و آماده‌سازی‌هایی برای بحران قرن جدید باید داشته باشیم؟ جایگاه ما در جهان آینده کجا خواهد بود و در کجای این کره خاکی خواهیم ایستاد؟ و ده‌ها پرسش دیگر که باید درباره آنها و پاسخ‌های احتمالی آنها گفت‌وگو کرد. خوب است به قصه‌ای آشنا اشاره کنم که به پیرمردی اشاره دارد که در دهی مشغول کاشت درخت گردو بود و پادشاه به قصد شکار اتفاقاً از آنجا می‌گذشت و او را دید. پادشاه که از چنین رفتاری به شگفت آمده و معنای کار پیرمرد را درک نمی‌کرد از او می‌پرسد که پیرمرد، تو نود سال داری، چراغ عمرت رو به خاموشی است و ثمرات این درخت را نخواهی دید، چرا به چنین کار عبثی که فایده‌ای برای تو ندارد، مشغول هستی؟ «چندان زنده باشی که برش بخوری؟» پیرمرد به جای چاپلوسی قدرت و کرنش با خردمندی در پاسخ به شاه کوتاه‌بین می‌گوید: «دگران کاشتند و ما خوریم، ما بکاریم و دیگران بخورند». داستان برخورد این دو نفر می‌تواند حکایت دو دیدگاه در این سرزمین باشد، یکی خودخواه است، همه چیز را برای خود و برای نیاز آتی‌اش می‌خواهد و نگاهی کوتاه‌مدت دارد. در مقابل دیگری صاحب قدمتی آمیخته با خرد و نگاهش دگرخواهانه و بلند است و آینده را می‌بیند. پیرمرد که می‌تواند سمبل فرزاندگی تاریخی این کشور باشد اهمیت جامعه و تداوم تاریخی آن را می‌فهمد، با قدردانی از آنچه از گذشته به او رسیده، به فکر آینده است و برای تحقق آن گام‌های عملی برمی‌دارد. آینده‌ای که خود او در آن سهمی ندارد اما سهم آیندگان از امروز برایش مهم است.

سال ۱۳۹۹ فرصتی برای گفت‌وگوی ملی و مدنی است. باید به همه بخش‌ها و گروه‌های اجتماعی فرصت داد تا درباره سرگذشت صد سال گذشته خود و انتظاراتی که از آینده دارند، سخن بگویند. باید تلاش کنیم چشم‌اندازی برای ایران تا صد سال بعد تعریف کنیم. نباید اجازه داد که روزمرگی‌ها و کوته‌بینی‌های ناشی از آن فرصت بلندمدت‌اندیشیدن را از ما بگیرد. اگر چنین اقداماتی نکنیم، برچسب جامعه کلنگی و کوتاه‌مدت همچنان بر پیشانی ما باقی خواهد ماند.

♦**دانشیار مطالعات توسعه اجتماعی دانشگاه تهران**

روزها

یاد کودکان کولبر که برای همیشه کودک ماندند

سهیلا اثباتی

علاوه‌بر آسیب‌های جسمانی برای حمل بارهای سنگین در سنین رشد، خطر مرگ بر اثر سقوط از کوه تا تیر اندازی و نگاه تحقیرآمیز به کولبری فشارهای روانی را هم به کودکان تحمیل می‌کند. البته در بازار تهران هم ما شاهد کودکان کولبر هستیم؛ کودکان کولبری که در جانه کوچک، بارهایی را به دوش می‌کشند که در زیر آن اگر جانشان را از دست ندهند، کودکی نکرده، پیر می‌شوند.

کولبری خاص مناطق مرزی مانند استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه است؛ مناطقی که عدم توسعه، شهروندان کرد را برای زندگی عادی ناچار به کولبری می‌کند. از آنجا که در آن‌سوی مرزها کالا ارزان‌تر است و ورود غیرقانونی آن توسط کولبرها بدون دریافت گمرکی، تقاوت قیمت بسیاری با ورود از مبادی قانونی دارد، سرمایه‌دار محلی با ارزیابی و نیازسنجی سایر شهرها افراد بی‌کار و درمانده‌ای را که هیچ گزینه دیگری ندارند به کار می‌گیرد و کالاهای مورد نیاز را در دوش آنها وارد کشور می‌کند و چه نیروی کاری ارزان‌تر از نیروی کار کودک. کارفرما بدون مسئولیت در قبال مشکلات کولبران، سود فراوانی نصیب خود می‌کند. اگر اتفاقی برای کالا بیفتد، توسط مأموران صادره شود یا آسیب ببیند، ضروریان آن برعهده کولبر است.

نگاه امنیتی به منطقه، عدم سرمایه‌گذاری، عدم به‌کارگیری نیروهای محلی، حتی متخصصان و تحصیل‌کردگان در ادارات و معدود

واحدهای صنعتی، به‌صرفه‌نبودن کشاورزی و دامداری به‌خاطر نبود مزارع کم‌نیزه و عدم توجه به جاذبه‌های توریستی، سبب بی‌کاری و فقر روزافزون مردم منطقه و پایین‌آمدن سن کولبری شده است؛ کودکانی که یا سرپرست خانوار هستند و ترک تحصیل کرده‌اند یا برای تأمین هزینه تحصیل و کمک خرج خانواده در روزهای تعطیل در راه‌های پرپیچ‌وخم کوهستان‌ها در تلاش هستند.

کاری را انجام می‌دهند که مخاطرات بسیاری برایشان دارد.



کودکی حق من است؛

نه به هر نوع کار کودک.

فقر را ریشه کن کنید.

یادبود

برای هوشنگ عباس‌زاده

حذفی که سبب خاموشی شد



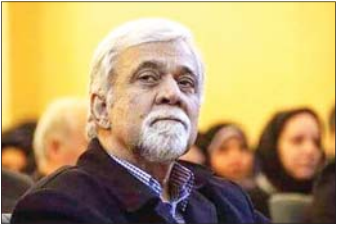
مینو بدیع‌ی

• این روزها، روزهای سخت و دشواری است، روزهای کرونا، روزهایی که هرچند وقت یک بار خبر فوت عزیزی را می‌شنوی، روزهای خاموشی و سکوت، روزهای قرنطینه، روزهای نشسته‌ی پشت پنجره‌های انتظار، «روزهای شنیدن وعده‌ها و دروغ‌های بسیار»، «واکسن کرونا ساخته می‌شود»، «چین اطلاعات نداده است»، «روسیا و ترامپ این موضوع‌گیری را کرده‌اند» و ...

روزهای گاه هراس و وحشت، چه کسی خبر دارد از «عشق سال‌های وی»ی گابریل کارسیا مارکز، چه کسانی شیوع «طاعون» را در سال‌های دور به یاد می‌آورند، اما همه گوش خوابانده و در شبکه‌های اجتماعی می‌بینند که کدامین از هزار حرف و سخن، فیلم، کلیپ، عکس و تصویر درباره «کرونا» در این شبکه‌ها، توزیع و انتشار می‌یابد. در همان حال اخباری به‌شدت تکلیت می‌دهد، محاکمه فاسدان در قوه قضائیه و پیش از آنها کشته‌شدن یک دختر ۱۴ساله به دست پدرش و فروریختن آوار بر سر زنی در حاشیه شهر و... چه زستانی که دیگر فراتر از «برنج» است.

در این میان هستند روزهایی که سخت‌تر از هم می‌پیچاند، سخت‌تر از خبرهایی دیگر که از زندگی سیرت می‌کنند و گاهی سخت، امیدهای را از بین می‌برند اما تو عادت کرده‌ای که بار دیگر امید را مثل یک نون‌بال کوچک و نورسته در خانه دلت پرورش دهی زیرا «تا شقایق هست زندگی باید کرد».

آری این روزها بار دیگر سخن از رفتن است و یک سال از درگذشت نابهنگام «هوشنگ عباس‌زاده، متخصص ارتباطات و روابط عمومی» می‌گذرد. به یاد می‌آوری که او همکلاس‌ات در دوره کارشناسی در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی (سابق) بود و این‌بار روزبه عباس‌زاده، پسر این استاد فقید، دیباچه زندگی پدرش را می‌کشاید و نو یاد مردی متین، آرام و بدون حاشیه‌ای می‌افتی که دانشجویان بسیاری را در رشته روابط عمومی آموزش داد و تربیت کرد. رشتۀ دلخواهی نبود و هنوز هم نیست اما هرگز هوشنگ عباس‌زاده، برایت تجسم «روابط عمومی» نبود. او تجسم، انسان خردمند و فاضلی بود که زحمت می‌کشید و برای آموزش نسل جوان از جان خود مایه می‌گذاشت.



او هر بار که تو را می‌دید، می‌پرسید برای تدریس به دانشگاه علامه طباطبائی رفته‌ای؟ از این پرسش او تعجب می‌کردی و نمی‌دانستی که چه جوابی باید بدهی. زمانی که زندگی تصویری هزاررنگ را به تو نشان می‌دهد گاهی تو در این قافله طولانی و بلند از کاروان جدا می‌شوی و به گوشه‌ای، حاشیه‌ای پرتاب می‌شوی، شاید هم پرتابت می‌کنند! هوشنگ عباس‌زاده در سال ۱۳۸۷از دانشگاه علامه طباطبائی بازنشسته شده بود و تو از خود می‌پرسیدی که آیا «ایوی لی» (پایه‌گذار روابط عمومی) و ادوارد برنیز (دانشمند روابط عمومی که افکار عمومی را جابجابه می‌کرد) یا کسان دیگری مانند «رکس هارلو» که نظریه‌پردازان روابط عمومی بودند، به‌سرعت از دانشگاه‌های مربوطه کنار گذاشته شدند که قطعا این‌گونه نبود و نیست.

آری یک استاد دانشگاه درست در روزهایی که به شکوفایی می‌رسد و می‌تواند درباره فرضا مسائل روابط عمومی بومی نظریات و دکترن‌های خود را مدون کند، به‌سرعت بازنشسته می‌شود و این حذف و کنارگذاری زمینه‌ای می‌شود تا زودتر از آنچه تصور می‌رود، کاملاً خاموش شود.

این مروری است مختصر بر مسیری که استاد «هوشنگ عباس‌زاده» شریف و متین رشته روابط عمومی و علوم ارتباطات در زندگی‌اش رفته است. او در اردیبهشت سال ۱۳۳۰خورشیدی در مشهد به دنیا آمد و پس از گذراندن مقطع متوسطه به تهران آمد و در رشته کارشناسی روابط عمومی و امور اجتماعی در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی فارغ‌التحصیل شد. سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته مطالعات رفتاری در مقطع دانشجویی و کارشناسی ارشد از دانشگاه ایالتی «کالیفرنیا» فارغ‌التحصیل شد. او در سال ۱۳۵۶عضو هیئت علمی دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی شد و به تدریس دروسی مانند اصول روابط عمومی، تاریخ روزنامه‌نگاری، افکار عمومی و وسایل ارتباط جمعی پرداخت. این استاد در آیین نکوداشتی که استادان دانشکده علوم ارتباطات علامه طباطبائی برگزار کردند، به‌عنوان چهره ماندگار در تولید علم بومی در حوزه روابط عمومی برگزیده شد و با همکاری زنده‌یاد علی میرسعیدقاضی کتاب زبان انگلیسی تخصصی روابط عمومی و ارتباطات را تألیف کرد.

نام و یادش پاینده و برقرار...



پیرمان موسوی

امروز برای جامعه روزنامه‌نگاران ایرانی یک سال‌روز مهم است؛ یک شروع، یک نقطه عطف. ۶۴ سال پیش در چنین روزی، نخستین دوره آموزش روزنامه‌نگاری حرفه‌ای در ایران برگزار

شد. در ساختمان قدیمی و خاطره‌انگیز روزنامه اطلاعات در حوالی میدان توپخانه تهران. برای شرکت در این دوره آموزشی که در آن برای تدریس از استادان داخلی و خارجی استفاده می‌شد، شوق زیادی وجود داشت. تا پیش از آن، کوشش‌های پراکنده‌ای برای برگزاری دوره‌های حرفه‌ای و اکادمیک روزنامه‌نگاری از سوی مؤسسات بزرگ مطبوعاتی صورت گرفته بود، اما ۲۴ خرداد ۱۳۳۵ نخستین بروز جدی و همه‌جانبه این کوشش‌ها بود و همین موضوع هم این دوره را به دوره‌ای متفاوت برای روزنامه‌نگاران و علاقه‌مندان به روزنامه‌نگاری تبدیل کرده بود. این دوره، دوره‌های مشابه و کوشش‌هایی که برای حرفه‌ای‌شدن و بهره‌گیری روزنامه‌نگاری ایران از آموزش‌های اکادمیک روز جهانی صورت می‌گرفت، در سال‌های بعد به تشکیل مؤسسه عالی مطبوعات و روابط‌عمومی و در نهایت دانشکده ارتباطات و روزنامه‌نگاری منجر شد و روزنامه‌نگاری معاصر ایران را وارد مرحله تازه‌ای کرد.

امروز اما در بیست‌وچهارم خرداد سال ۱۳۹۹ یعنی ۶۴ سال بعد از آن نقطه عطف، روزنامه‌نگاری ایران کجا ایستاده است؟ مرور تمام تجربیات این ۶۴ سال، چه در سال‌های پیش از انقلاب و چه در سال‌های پس از آن، چه آموزه‌هایی برای روزنامه‌نگاران ایران دارد؟ آیا امروز می‌توانیم با قاطعیت از حرکت سیهر رسانه‌ای ایران و روزنامه‌نگاران حرفه‌ای آن بر مدار دانش روز جهانی در عرصه روزنامه‌نگاری سخن بگوییم؟ آیا اگر به تمام این سال‌ها نگاه کنیم، می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که روزنامه‌نگاری ایران همواره مبتنی‌بر دانش روز ارتباطات و روزنامه‌نگاری و عمل به استانداردهای آن حرکت کرده است؟ آیا می‌توانیم به این پرسش یک پاسخ درست بدهیم که چه میزان از روزنامه‌نگاری ایران بر اساس تجربه جلو می‌رود و چه میزان بر پایه ترکیبی از علم و تجربه؟ آیا واقعاً روزنامه‌نگاران ایران از جدیدترین نظریات حوزه ارتباطات و روزنامه‌نگاری آگاهی دارند و مهم‌تر از آن به اصول آن عمل می‌کنند؟ آیا روزنامه‌نگاران ایرانی می‌دانند در دانشکده‌ها و مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی روزنامه‌نگاری چه می‌گذرد و جدیدترین نظریات این حوزه روی چه چیزهایی تاکید دارد؟ مهم‌تر از تمام اینها، آیا روزنامه‌نگاران ایرانی می‌دانند عمل به قواعد اکادمیک و رعایت استانداردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری چگونه می‌تواند آنها را در خدمتگزاری حقیقت و خدمتگزاری آزادی و در یک کلام دفاع از منافع مردم و مخاطبان یاری رساند؟

این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست، جملگی مسائل مهم و قابل‌اعتنایی هستند که به نظر می‌رسد خیلی‌وقت است فراموش شده‌اند؛ انگار که روزنامه‌نگاران ایران در یک دور تند رقابت افتاده‌اند که تنها هدف، ربودن گوی سبقت و عمل بر پایه اصل سرعت است؛ آن هم مبتنی بر تجربه صرف. این نه یک ادعا که گزاره‌ای قابل اثبات است که بسیاری از روزنامه‌نگاران ایران، اساساً پیوندهای معرفتی و اکادمیک خود را با مراکز آموزشی و حرفه‌ای در دنیا قطع کرده‌اند و واقعاً نمی‌دانند دانش روز روزنامه‌نگاری چه ویژگی‌ها، کارکردها و آموزه‌هایی برایشان دارد. رخشانی از آنها حتی نمی‌دانند تحریریه فلان رسانه معتبر جهانی که بر پایه آموزه‌های نوین ارتباطات و روزنامه‌نگاری اداره می‌شود، چگونه تحریریه‌ای است و کار در یک رسانه حرفه‌ای از زمان انتخاب سوزۀ تا لحظه انتشار، چه مسیری را طی می‌کند و مخاطب کجای این مسیر ایستاده است؟ (اینکه تاکید بر «ندانستن» دارم طبعاً اشاره‌ام عدم آگاهی از مجاری دانشگاهی و اکادمیک است وگرنه که اطلاعات ویکپی‌پدیایی را که همگان دارند و اساساً دردی را در این موضوع از ما دوا نمی‌کند).

راه چاره اما چیست؟ چگونه می‌توان هم مسلح به دانش روز روزنامه‌نگاری شد و هم همچنان برای مردم نوشت و مدافع منافع مردم بود؟ به نظر می‌رسد سراسر‌ترین پاسخ، تعهد حرفه‌ای شخصی و تعهد حرفه‌ای رسانه‌های معتبر، رسمی و مهم ایران به بهره‌گیری از دانش روز اکادمیک و چگونگی پیوند آن با روزنامه‌نگاری معاصر است. اولی حتی از دومی هم مهم‌تر است، چراکه اگر ما به‌عنوان روزنامه‌نگار، خودمان را به دانش روز جهانی مجهز و خود را ملزم به رعایت قواعد آن کنیم، رسانه‌های ما هم متأثر از این تعهد، به این سمت گام برخواهند داشت. طبیعی هم هست که این دانش روز که این‌همه مورد تاکید است، چیزی نیست جز راه‌هایی برای ایفای نقش درست‌تر، حرفه‌ای‌تر و متعهدانه‌تر به مخاطب؛ مخاطبی که همه‌چیز است و همه تلاش‌ها راهی است برای ایفای مسئولیت حرفه‌ای روزنامه‌نگاران در جهت منافع مردم که همان مخاطبان بالقوه و بالفعل هر رسانه‌ای را تشکیل می‌دهند.